

راه سوم این است

نه سرمایه‌داری، نه سوسیالیسم

● مترجم: اصغر بیات

● تری مولتر

به

هنگام تجدید

ساختار اتحادیه جماهیر

شوروی سابق، یوری بورتین^(۱) پرسشی را مطرح کرد:

آیا راه سومی هم امکان‌پذیر است؟ این راه چگونه می‌تواند باشد؟ تری مولتر می‌گوید که نه تنها امکان‌پذیر است، بلکه از قبل وجود داشته است!

می‌توانیم مطمئن باشیم سرمایه‌داری و سوسیالیسم پایان تاریخ نیستند. بلکه کاملاً برعکس: همانند حکومت استبدادی و پادشاهی، آنها نیز روزی به عنوان اصطلاحات تاریخی مطرح خواهند شد.

سیستم اقتصادی فراسرمایه‌داری - سوسیالیستی به چه چیز شباهت دارد؟ آیا «راه سوم» وجود دارد و ناشناخته مانده است؟ آیا این راه برای از بین بردن فقر، بهتر از سرمایه‌داری عمل می‌کند؟ و آیا بهتر از شیوه متعادل و حد متوسط سوسیالیستی عمل خواهد کرد؟

وبترین فروشگاههای ایالات متحده و اروپا مملو از تبلیغات کالاها با کیفیت بالا می‌باشد؛ اما با رانندگی در بین شهرهای بزرگ آنها، شواهد قابل مشاهده حاکی از آن می‌باشند که سیستم سرمایه‌داری در از بین بردن فقر موفقیتی نداشته است. در مقایسه با آن، با گردش در شهرهای بزرگ چین متوجه خواهیم شد؛ در حالی که تعداد کمی در ناز و نعمت هستند، تعداد کمتری فقر واقعی را تجربه می‌کنند. با این وجود، به سختی می‌توان محصولات کافی و حد متوسط در وبترین این گونه کشورها یافت. هدف این مقاله، جستجوی سیستمی اقتصادی است که در ورای سرمایه‌داری و سوسیالیسم ظهور نماید؛ با این امید که از آن بیاموزیم چگونه فقر را در ایالات متحده از بین ببریم بدون آنکه در مورد آزادی‌های فردی و چگونگی افزایش مستمر استانداردهای مادی و معنوی مصالحه کنیم.

اجازه دهید با ژاپن شروع کنیم. هدف ما این نیست که بگوییم ژاپن و یا هر کشور دیگری که بعدها نام می‌بریم، جامعه‌ای کاملاً راه سومی هستند. اولویت نخست آنها تلاش در جهت انجام وظیفه است. هدف این مقاله جلوگیری از بررسی سیستم اقتصادی راه سوم به عنوان یک آرمان می‌باشد. ژاپن به عنوان یک جامعه، دارای عیوب بسیاری است و نمونه کوچک آن، پدرسالاری افراطی است.

به طور کلی پذیرفته شده که ژاپن جامعه‌ای سرمایه‌داری است. اولویت با آزادی‌های فردی است و مردم از آزادی فعالیت اقتصادی برخوردارند و برای کسب سود بیشتر رقابت می‌کنند و

به همین

روال، از آزادی تشکیل

احزاب سیاسی برای رقابت به منظور در اختیار

گرفتن کنترل دولت بهره‌مند هستند. اما با نگاهی دقیق‌تر به ژاپن، متوجه خواهیم شد که بیشتر به شیوه سوسیالیستی اداره می‌شود. برای کلیه اهداف کاربردی، یک حزب سیاسی وجود دارد و حفظ منافع ملت از اولویت بالایی در فعالیت‌های فردی و تصمیم‌گیری‌های اقتصادی برخوردار است. پس ژاپن چگونه کشوری است؟ سرمایه‌داری یا سوسیالیست؟

پاسخ این است: هیچ کدام. کاملاً واضح است که ژاپن کشوری برآمده از «راه سوم» است به دلایلی که ذیلاً به آنها خواهیم پرداخت.

ما در دنیای غرب نمی‌توانیم به سادگی باور کنیم که این هم یک شیوه است. هر چند که برخی کشورهای سوسیالیست در شرق، شامل اتحاد جماهیر شوروی و چین، آنچه را که واقعاً در ژاپن اتفاق می‌افتد درک نمودند. ژاپن، دلیلی برای آنها بود تا از خواب ایدئولوژیکی طولانی خود بیدار شوند؛ زیرا آنها آینده تجارب سوسیالیستی را در ژاپن می‌توانستند ببینند و به سرعت در جهت سازمان‌دهی مجدد جوامع خود با استفاده از «سوسیالیسم ژاپنی» در حرکت باشند.

دقیقاً مانند آن زمان که آمریکاییها در اکتبر ۱۹۲۹ و ۱۹۸۷ به گونه‌ای عمل می‌کردند که گویا بازار سهام هرگز دوباره سقوط نخواهد کرد؛ به سادگی می‌توانیم به این ایده خودمان پی ببریم «راه سوم» برتر از ما نیست و ما آن را پشت سر خواهیم گذاشت. اگر این واقعه باید اتفاق می‌افتاد، این اولین بار در طول تاریخ نبود که یک کشور غالب، از توجه به پیدایش مرحله بعدی تکامل غافل می‌ماند و در نتیجه، برتری خود را از دست می‌داد. پس اجازه دهید نگاهی دقیق‌تر به ژاپن بیندازیم و ببینیم آیا به راستی کشوری فراسرمایه‌داری سوسیالیستی وجود دارد؟!

شرق و غرب

ژاپن کشوری شرقی است. هر کسی که به شرق سفر کرده است می‌داند یک فرضیه اساسی منافذ یکی دربار و واقعیت وجود دارد که دقیقاً نقطه مقابل نوع غربی آن است. در جهان غرب، منافع فرد بر جمع تقدم دارد؛ اما در شرق منافع جمع بر فرد مقدم است. این الگوها بسیار بیشتر از پیدایش سرمایه‌داری و سوسیالیسم بوجود آمده‌اند؛ در نتیجه، غرب به توسعه سرمایه‌داری پرداخت و شرق سوسیالیسم را پذیرفت. توجه داشته باشید که آمریکا و

احساس می‌شود. بنابراین نیروهای مخالف دولت، مهم نیست چقدر کوچک باشند، بلکه نمی‌توانند در موضوعات مهم مورد توجه قرار گیرند.

تعاون و رقابت

از دیدگاه علوم عقلی، سرمایه‌داری و سوسیالیسم مبتنی بر «فرضیه رقابت» می‌باشند و بر این اساس معتقدند که جهان به بی‌نهایت قسمت مجزا تقسیم شده و این اجزا در جهانی گرفتار آمده‌اند که رقابتی پایدار برای منافع شخصی بر آن حکمفرما می‌باشد. اگر چه

هر دو سیستم اقتصاد اجتماعی، فرضیه مبتنی بر رقابت را قبول دارند. تفاوت آنها در این است که سرمایه‌داری از آن حمایت و سوسیالیسم آن را ممنوع می‌کند.

راه سوم مبتنی بر «فرضیه تعاونی» می‌باشد و بر این باور است که جهان از قسمت‌های بسیار زیاد اما مرتبط با هم تشکیل شده و هر قسمت در

همکاری مستمر با سایر قسمت‌ها است تا منافع کل مجموعه تامین گردد و در مرحله دوم، منافع یک یا چند بخش. بسیاری بر این باورند که دو فرضیه کاملاً اساسی درباره واقیعت وجود دارد، و اینکه آنها برای حفظ کرامت انسانی، از بدو تشکیل جامعه بشری مبارزه می‌کرده‌اند و هر یک معتقد است که دیگری در توهم بسر می‌برد.

اگر ما پیوندی با فرضیه رقابت از یک سو و فرضیه تعاونی از سوی دیگر برقرار کنیم، به این نتیجه می‌رسیم آنهایی که طرفدار فرضیه رقابت هستند، معتقدند که تامین منافع مشترک بهترین شکل ممکن روابط تعاونی است، زیرا هر گروه در درجه اول منافع خود را تامین می‌کند. به عبارت دیگر، طرفداران فرضیه تعاونی بر این باورند که سطح بالاتر ارتباط وجدان جمعی، یعنی رای مبتنی بر اجماع خالصانه، بدون احساس مصالحه، امکان‌پذیر می‌باشد؛ زیرا هر فرد، منافع گروه را به عنوان یک کل، در اولویت

اروپا مدافع سرمایه‌داری و شوروی و چین مدافع سوسیالیسم بوده‌اند، حتی زمانی که جزو بدترین دشمنان یکدیگر بوده‌اند.

ژاپن در شرق قرار دارد اما پس از جنگ جهانی دوم، ایالات متحده نوعی دموکراسی سرمایه‌داری در آنجا بوجود آورد. اما نتیجه آن، چیزی کاملاً متفاوت با سرمایه‌داری و سوسیالیسم بوده است. اولویت یک فرد ژاپنی این است که در درجه اول در جهت منافع جمع حرکت کند و منافع خودش را در اولویت دوم قرار دهد. ژاپنی‌ها در جامعه‌ای آزاد زندگی می‌کنند، اما در جایی که افراد انتخاب شده‌اند تا مانند یک جامعه سوسیالیستی رفتار

نمایند. و این همان «راه سوم» است.

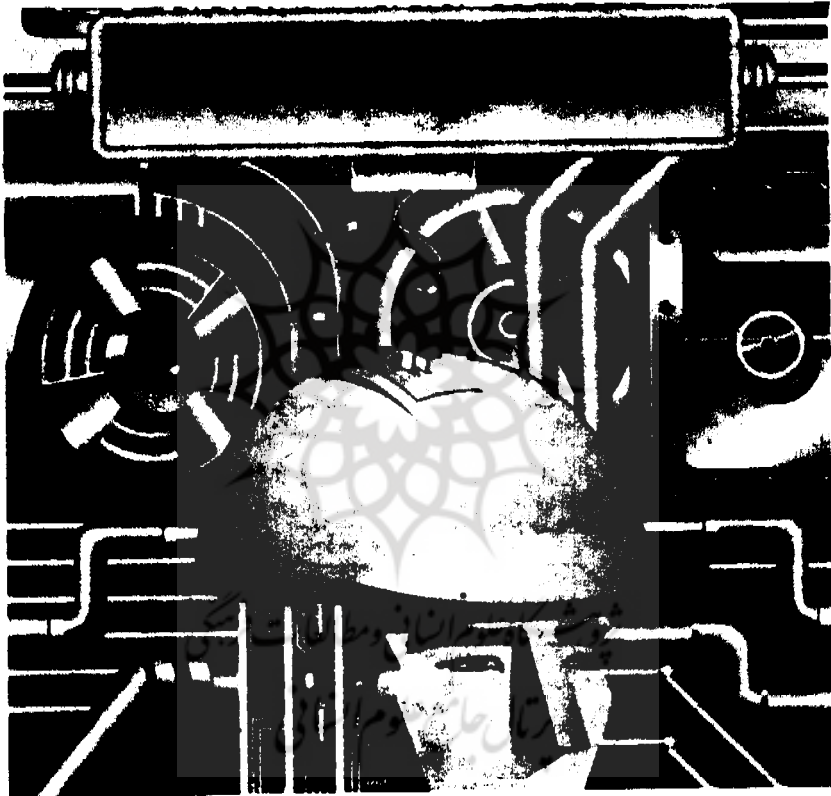
ساختار جامعه سرمایه‌داری به گونه‌ای است که کمترین محدودیتها را برای فرد ایجاد می‌نماید. هر فرد جامعه اولویت نخست را به منافع خودش می‌دهد. در جامعه

سوسیالیستی مردم ناگزیرند ابتدا در جهت منافع جامعه فعالیت نمایند و سپس برای خودشان و آنها آزادی انتخاب ندارند. وضعیت،

اغلب منجر به ظلم و ستم، شورش و عدم بروز قوای خلاق فرد می‌شود.

هر چند که ژاپن از زبان سرمایه‌داری استفاده می‌کند، اما بسیار شبیه به یک جامعه سوسیالیستی نشأت گرفته از آزادی انتخاب فردی عمل می‌نماید. به عنوان مثال، تعداد زیادی حزب سیاسی در آن فعالیت می‌کنند. اما تنها یک حزب حاکم وجود دارد، حزب لیبرال دمکرات، که به مدت ۳۲ سال بر ژاپن حکومت کرده و نشانه‌ها حاکی از آن می‌باشند که ۳۲ سال دیگر نیز حاکم خواهد بود. تنها کارکرد مهم اپوزیسیون یعنی مجموعه‌ای ضعیف از سوسیالیست‌ها، کمونیست‌ها و اعتدالیون تحت حمایت بودایی‌ها، این است که از زیاده‌روی‌های حزب حاکم جلوگیری نماید.

به دلیل سنت شرقی تقدم جامعه بر فرد و از جمله تقویت تعاون و همکاری بین افراد گروه، نیاز به وفاق اجتماعی گسترده،



محسوب نمی‌شوند. در واقع، تعاونی‌های موندراگون در اسپانیای سرمایه‌داری و اتحادیه مرکزی در لهستان سوسیالیست، به گرمی مورد استقبال واقع شدند. با این وجود، هردوی آنها سیستم‌های اجتماعی راه سوم می‌باشند. این امر، یکی دیگر از ویژگی‌های جوامع راه سوم را آشکار می‌سازد: آنها به گونه‌ای آزاد و غیرخشونت‌آمیز در درون کشورهای موجود، پدیدار می‌شوند.

موندراگون، اتحادیه‌ای متشکل از حدود ۲۰۰ بنگاه اقتصادی (اغلب از کارخانه‌هایی هستند که به تولید کالاهای با دوام، کالای واسطه‌ای و تجهیزات سرمایه‌ای، مانند محصولات الکترونیک و محصولات با

فناوری بسالا

می‌پردازند)

مدارس و مزارع

می‌باشد؛ که

نوسط بیش از

۲۰۰۰۰ مالک

که تنها کارکنان

واحدی خود

نیز می‌باشند؛

اداره می‌شوند.

آنها دارای

تضمین شغلی با

درآمد کاملاً

مناسب،

مشارکت تقریباً

برابر در سود و

زیان شرکت،

سهم برابر در

کنترل

دموکراتیک

بنگاه‌های اقتصادی، برنامه‌های گسترده بیمه بهداشتی برای

خانواده‌هایشان، برنامه اختصاصی دوران بیکاری که ۸۰ درصد

دستمزد را برای ایام بیکاری پرداخت می‌نماید و برنامه

بازنشستگی که ۶۰ درصد دستمزد را از آخرین روز کاری تا آخر

عمر پرداخت می‌نماید، می‌باشند.

یک سازمان کارآفرین در موندراگون وجود دارد که بالاترین

اولویت آن، ایجاد مشاغل خویش‌فرما می‌باشد و فعالیت‌های

اقتصادی جدید آن به ندرت با شکست مواجه می‌شوند. این

سازمان به شکل‌گیری شرکت‌هایی که هم اکنون در زمره

موفق‌ترین کارخانجات سازنده لوازم خانگی، ماشین‌ابزار و

ماشین‌آلات صنعتی می‌باشند؛ کمک نموده است.

آنها دارای بانک مخصوص به خود می‌باشند؛ یعنی بانک

کارگران که میزان سپرده‌های آن از کلیه رقبا بیشتر است. مدیران

آن به گونه‌ای فعالیت می‌کنند که گویا دارای ذخایر پولی نامحدود

قرار می‌دهد. آنها خالصانه اعتقاد دارند که اجزای یک بپیکرند و نمی‌خواهند دست‌های آنها به سوی رود در حالی که پاهای آنان به سوی دیگر می‌رود. جالبتر این که، آنها معتقدند رقابت در جهت مرگ (جنگ) دارای پایین‌ترین شکل همکاری (تعاون) می‌باشد. آنها رقابت را به عنوان پیامد ممکن در زمینه تعاون در نظر نمی‌گیرند، زیرا از منظر آنها، ما در کلیه زمانها به بهترین وجه منافع کل (جمع) را تامین می‌کنیم؛ چه از این کار آگاه باشیم یا نباشیم. تحت این الگو، رقابت فقط هنگامی می‌تواند به عنوان فعالیتی ثانویه در حدود توافق متقابل (در مفهوم تعاونی) بروز

نماید که موافق

باشیم چیزی

ارزشمند برای

رقابت وجود دارد.

اگر ما

ایالات متحده،

شوروی (سابق)،

چین و ژاپن را در

این زنجیره تعاونی

قرار دهیم، در

خواهیم یافت که

ایالات متحده

هنوز بر این باور

است که موفقیت

با اعطای حق تقدم

بیشتر به رقابت،

حاصل می‌گردد و

نه به تعاونی. اما

ژاپن دارای ملتی

است که تا حد

زیادی، تعاون

محور است.

کشورهای فردا

دو کشور دیگر هستند که در زنجیره تعاونی، پیشروتر از ژاپن می‌باشند. آنها در مفهوم کلی یا عام، کشور محسوب نمی‌شوند؛ اما به نظر می‌رسد ارائه‌دهنده الگویی از کشورهای فردا باشند. آنها تعاونی‌های موندراگون در منطقه باسک در شمال اسپانیا می‌باشند و برخی اتحادیه‌های مرکزی مشابه، در لهستان. آنها به عنوان سازمان، تقریباً تمام خدمات دولتی، اقتصادی و اجتماعی را به اعضای خود، ارائه می‌دهند؛ اما در یک منطقه جغرافیایی ویژه قرار ندارند. آنها می‌توانند الگوهایی از کشورهای جدید و غیرمبتنی بر سرزمین جغرافیایی باشند که در دهه‌های آتی متداول خواهند شد.

مهمتر آن که این نوع کشورها، از سوی کشورهای سرمایه‌داری و سوسیالیستی که در آن به فعالیت می‌پرداختند؛ تهدیدی



متشکل از ۲۰۰ فروشگاه، از فروشگاه‌های کوچک تا متوسط، تاسیس کرده‌اند که تقریباً تمام شهرها و روستاهای ایالت باسک به آنها دسترسی دارند.

آن چه که آنها را بیشتر شبیه یک کشور کرده تا بنگاه‌های اقتصادی، این است که آنها سیستم حاکمیتی ویژه خود را به وجود آورده‌اند. هر بخش قانون مصوب نمایندگان مجلس، تحت تأثیر حق مخالفت^(۲) شهروندان از طریق رفراندوم است. به عنوان مثال: اعضای بنگاه‌های اقتصادی تحت مالکیت کارگران، اعم از انتفاعی و غیرانتفاعی. همانگونه که ملاحظه می‌فرمایید، بندرت می‌توان فعالیت یا خدمتی را یافت که یک کشور در مفهوم عام و جغرافیایی آن ارائه می‌دهد؛ اما آنها به اعضای خود ارائه نمی‌دهند. با این وجود، مالکان زمین و کارخانه‌داران در سراسر

می‌باشد. آنها دارای عجیب‌ترین سیاست در زمینه پرداخت وام تجاری می‌باشند: هر چه ریسک وام بیشتر باشد، نرخ سود آن پایین‌تر است. آنها در بیش از ۲۵ سال اخیر، کمتر با مشکل عدم تضمین وام‌ها برای فعالیت‌های اقتصادی موجود و جدید مواجه شده‌اند.

هر یک از بنگاه‌های تعاونی خویش فرما «که در مالکیت کارگران قرار دارند» در مالکیت و کنترل دموکراتیک بانک، سازمان کارآفرینی، مؤسسه تحقیقاتی پیچیده و دیرپایی که بیشترین تأکید آن بر توسعه اتوماسیون است و سیستم بهداشت و تأمین اجتماعی، سهم می‌باشند. آنها با اشتیاق از ساختارهای سلسله مراتبی مدیریت، در مفهوم کنترل دموکراتیک آن، به عنوان موثرترین شیوه برای اداره بنگاه‌های اقتصادی، استقبال

دو کشور دیگر هستند که در زنجیره تعاونی، پیشروتر از ژاپن می‌باشند. آنها در مفهوم کلی یا عام، کشور محسوب نمی‌شوند؛ اما به نظر می‌رسد ارائه‌دهنده الگویی از کشورهای فردا باشند. آنها تعاونی‌های موندراگون در منطقه باسک در شمال اسپانیا می‌باشند و برخی اتحادیه‌های مرکزی مشابه در لهستان. آنها به عنوان سازمان، تقریباً تمام خدمات دولتی، اقتصادی و اجتماعی را به اعضای خود ارائه می‌دهند؛ اما در یک منطقه جغرافیایی ویژه قرار ندارند. آنها می‌توانند الگوهایی از کشورهای جدید و غیرمبتنی بر سرزمین جغرافیایی باشند که در دهه‌های آتی متداول خواهند شد.

اسپانیا پراکنده بودند و دولت اسپانیا، حتی در زمان دیکتاتوری فرانکو تهدیدی از سوی آنها احساس نمی‌کرد. در واقع، این وضعیت موجب خرسندی دولت نیز می‌شد؛ زیرا آنها موجبات توسعه اقتصادی و اجتماعی جامعه را فراهم می‌کردند اما به عنوان یک سیستم، به مقابله با فرانکو نمی‌پرداختند (هرچند که برخی افراد به صورت شخصی، این کار را می‌کردند).

ماجرای اتحادیه مرکزی در لهستان به همین منوال است؛ اگر چه، وقتی آنها بسیار بزرگ شدند (با بیش از پانصد هزار عضو)، هیات حاکمه اصرار کرد که آنها بخشی از دولت شوند. این چنین شد، اما آنها ظاهراً به عنوان بخشی از دولت فعالیت می‌کردند.

پدر دن خوزه ماریا آریزمندیاریتا^(۳) کشیش کاتولیک و بنیانگذار موندراگون و دکتر بودهان ترمپزینسکی^(۴) بنیانگذار اتحادیه مرکزی در لهستان، معتقد بودند که این راه سوم به عنوان مسیری از توسعه تلقی می‌شود که مستلزم مقابله با سیستم اجتماعی جغرافی محوری که در آن به وجود آمده‌اند، نمی‌باشد.

می‌نمایند.

میزان بهره‌وری این کارگران، مالکان، از سایر گروه‌های کاری در اسپانیا بیشتر است و میزان سوددهی آنها دو برابر متوسط سوددهی سایر شرکتهای معمولی اسپانیا می‌باشد. در طول دوران رکود عمده فعالیت‌های اقتصادی اروپا در دهه‌های ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰، یعنی دوره‌هایی که ۲۰ درصد کارکنان شرکتها شغل خود را از دست دادند؛ این گروه از شرکتها که در مالکیت کارگران قرار داشتند، میزان استخدام را ۲۶ درصد افزایش دادند.

آنها همچنین اقدام به ایجاد سیستم آموزشی دارای مالکیت تعاونی و تحت کنترل دموکراتیک نموده‌اند که مجموعه کاملی از دوره‌های آموزشی، از پیش دبستانی تا دانشگاه را ارائه می‌دهد. این سیستم شامل کسب و کار تعاونی تحت مالکیت دانش‌آموزان نیز می‌شود که به دانش‌آموزان اجازه می‌دهد در تعاونی کار کند و با دریافت حقوق کامل، مخارج زندگی و هزینه تحصیل خود را تأمین نماید. آنها همچنین یک شبکه از تعاونی‌های مصرف

بواسطه تقدم قائل شدن برای روابط آزادانه و منتخب بین مردم (به جای کوشش در جهت کنترل مردم در یک منطقه جغرافیایی) و از طریق ایجاد احساس دوستی و همکاری، آنها مسیری را برای توسعه مرحله بعدی تکامل اجتماعی برگزیدند که نه تنها مبتنی بر مقابله نبود؛ بلکه مبتنی بر شفقت با کسانی بود که طرفدار سیستم سرمایه‌داری یا سوسیالیستی بودند. از همان ابتدا، این دو سیستم دارای سیاست «درهای باز» بوده‌اند که به هر کس اجازه می‌داد بدون هیچ تبعیضی به سیستم راه سوم ملحق شود.

این موضوع می‌تواند به طور شفاف در نظر گرفته شود که چگونه این راه سوم، به فقر پایان می‌دهد. ایجاد شغل برای دیگران از بالاترین اولویت برخوردار است، نه افزایش ثروت تعدادی اندک؛ مخلص کلام این که هر کس بنابر میل خود شغلش را انتخاب می‌کند و نه به فرمان پلیس. وقتی کسی شاغل است، زندگی‌اش تضمین می‌شود، او عضو یک خانواده می‌شود. کل سیستم، در جهت صلاح همه از طریق انتخاب آزادانه و مبتنی بر خرد افراد برای پذیرش فرضیه تعاونی به عنوان یک مبنای عمل می‌کند. برداشت راه سوم از پول، که با توجه به فضای اختصاص یافته به این مقاله نمی‌تواند به طور کامل تشریح شود، باعث می‌شود که ایجاد شغل برای همه نسبتاً ساده باشد. سرانجام اینکه، ماهیت خانوادگی سیستم اقتصادی راه سوم، نقطه پایانی بر روحیه فقر می‌باشد.

به وضوح می‌توان دید که چگونه سیستم راه سوم می‌تواند نقطه پایانی بر حد میانه باشد. مردم، راه تولید محصولات و ارائه خدمات با کیفیت بالا را انتخاب می‌کنند؛ زیرا آنها از فعالیت در یک گروه خانوادگی لذت می‌برند و آن را بیشتر به عنوان خدمتی به بشریت در نظر می‌گیرند تا منفعت شخصی. گفتگو با مردم در یکی از کارخانه‌های موندراگون، مانند گفتگو با آنها دور میز غذاخوری است. تماشای آنها به هنگام کار، مانند تماشای مردمی است که در یک مهمانی که برای جمع‌آوری اعانات برای کلیسا برگزار شده؛ کار می‌کنند. انسان، احساس در خانه بودن، ارزشمندی، تحت نظارت بودن و خلاقیت می‌کند. کیفیت بالای محصولات ژاپن و موندراگون و تقاضای زیاد برای آنها، گواهی بر این مدعاست که راه سوم می‌تواند در یک بازار رقابتی، موفقیت کسب نماید.

تفاوت مهم بین ژاپن و موندراگون (یا اتحادیه مرکزی)، سیستم قوی پدرسالاری ژاپن است؛ جایی که عاقبت آن یک دموکراسی واقعی برای هرگونه راهی است که متصور می‌باشد. با این وجود، هر سه آنها تصور خود را از پذیرش فرضیه رقابتی در مورد واقعیت فرضیه تعاونی تغییر داده‌اند؛ حداقل در محدوده کشور خود. چین، کره جنوبی، هنگ‌کنگ، سنگاپور، تایوان و سایر کشورهای سرمایه‌داری شرق آسیا، می‌توانند شاهد باشند آن چه که در جریان است؛ تغییر سریع وضعیت در جهت عکس طرح آنها از یک سیستم راه سوم است. با این حال، ما در غرب و به ویژه ایالات متحده، در حال قهرمان‌سازی از سیستم سرمایه‌داری

می‌باشیم؛ بویژه در دهه ۱۹۸۰ با تاکید رئیس‌جمهور ریگان و دولت او بر این سیستم.

تعهد و الزام به رقابت، نقطه آغاز هرگونه مشارکت قانونی در فرآیندهای اجتماعی، اقتصادی و سیاسی در ایالات متحده می‌باشد. پیشرفت شایسته دست نامرئی رقابت دانسته می‌شود و نه دست مرئی تعاون؛ و از هرگونه پیشنهاد برای تقدم همکاری ورای دیوارهای شرکتها، به عنوان سوسیالیسم و پلیدی یاد می‌شود. موقعیت راه سوم در آن سوی پیوستار^(۵) سرمایه‌داری، هنوز جایگاه خود را در ذهن عموم مردم نیافته است.

«راه سوم» اینجاست. تاکید ما بر تفاوت‌های بین سرمایه‌داری و سوسیالیسم باید تغییر یابد. توسعه بزرگ آتی در فرهنگ بشری، تغییر از ملی‌گرایی به سیاره‌گرایی (جهان‌گرایی)^(۶) مبتنی بر راه سوم و فرضیه تعاونی درباره واقعیت خواهد بود.

هیچ ملتی مناسب‌تر از ملل کانادا و ایالات متحده برای کمک به ژاپنی‌ها به منظور تغییر چارچوب پدرسالارانه و ملی‌گرایی خود به دموکراسی تساوی‌گرا و جهان‌گرا، نمی‌باشند. ما نخستین ملل جهانی می‌باشیم. ملت ما، ترکیبی است از تمام ملل سرتاسر سیاره که آموخته‌اند با صلح و دموکراسی تساوی‌گرا، در کنار هم زندگی کنند. ما به سراسر سیاره سفر می‌کنیم مانند این که کشور خودمان می‌باشد؛ و از بهترین تولیدکنندگان خرید می‌کنیم، بدون آن که نسبت به کشور جغرافیایی خود حس عدم صداقت داشته باشیم. ما می‌توانیم از موندراگون، اتحادیه مرکزی و ژاپن، چگونگی انتقال به راه سوم در هر سطحی از جامعه و حرکت از دموکراسی رقابتی به سوی دموکراسی مبتنی بر منافع متقابل را بیاموزیم. با هم و فقط با هم، می‌توانیم سیاره خود را به سوی راه سوم و صلح پایدار رهنمون سازیم.

موضوع جالب درباره واقعیت این است که هرگاه شما می‌دانید چیزی واقعی است؛ هرگز نمی‌توانید به گونه‌ای رفتار نمایید که انگار واقعیت ندارد. اگر سرمایه‌داری و سوسیالیسم، پایان تاریخ نیستند، و اگر راه سوم آنگونه که در اینجا تشریح شد، در واقع مرحله بعدی تکامل نوع بشر است، پس تا هنگامی که مردم آن را واقعی می‌پندارند، حرکت به سوی آن اجتناب‌ناپذیر خواهد بود. بیایید نگذاریم آمریکا به این راه کور ادامه دهد و ضرورت ظهور راه سوم را نادیده بگیرد، تا جایی که سقوطی بدتر از سقوط بازار سهام ضرورت پیدا کند تا رهبران متوجه موضوع شوند. آنها نیاز به توقف رقابت و آغاز تعاون و همکاری دارند.

پی‌نوشت‌ها:

- 1- Yuri Burtin
- 2- VETO
- 3- Don Jose Maria ArizmendiArrietta
- 4- Bodhan Trampczynski
- 5- Continuum
- 6- Planetarianism